

ما همگی بسیار مضطرب هستیم!

تزهایی درباره‌ی اضطراب و بازدارندگی مبارزه

نویسنده: طرح سوم (Plan C)

ترجمه: امین حصوری

پراکسیس

PRAXIES.org

### یادداشت مترجم

مسیر تحولات سرمایه‌داری در متن پیکارهای طبقاتی دو سده‌ی اخیر، با مبارزات سیاسی-اجتماعی هدفمند برای براندازی این نظام درهم تنیده بوده است. تجربه‌ی کمون پاریس و انقلاب روسیه و انقلاب چین شاخص‌ترین نمونه‌های تاریخی اوج‌گیری این مبارزات و همزمان، تراژیک‌ترین نمونه‌های شکست آن‌ها بوده‌اند. سرمایه‌داری در سراسر این سیر تاریخی از انباشت تجارب خویش برای مدیریت هر چه بهتر تضادهای درونی‌اش و نیز مهار پیکارهای طبقاتی و سرکوب مبارزات انقلابی و آشتی‌ناپذیر بهره گرفته است. در مقابل، جنبش انقلابی هم -در مجموع- در بازناندیشی به تجربیات تاریخی‌اش، ضمن پالایش و بسط نظریه‌ی انقلابی کوشیده است در چارچوب ساختارهای محاط‌کننده‌ی هر عصر، مسیرها و رهیافت‌های نوینی برای ادامه‌ی مؤثر مبارزات علیه سرمایه‌داری تدارک ببیند. اما گستره و عمق و پویایی این بازناندیشی‌ها و دستاوردهای مبارزاتی برآمده از آنها، در هر دوره‌ای بنا بر مجموع شرایط تاریخی آن دوره، متفاوت بوده است. اگر با نظر به روند تکوین سرمایه‌داری متاخر تنها به پهنه‌ی مبارزات انقلابی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم بنگریم، با انبوهی از تجارب مبارزاتی در جوامع مختلف روبرو خواهیم شد که بعضاً در رویارویی با مختصات مشابهی از شرایط تحمیلی نظام مسلط، از یکدیگر تأثیر گرفته‌اند. با اطمینان می‌توان گفت در جوامع اروپایی، بخشاً به دلیل ثبات نسبی شرایط کلان سیاسی-اجتماعی و نیز به واسطه‌ی سنت‌های دموکراتیک قوی‌تر در پهنه‌ی مبارزات سیاسی، این تجربیات در سطح وسیع‌تری مورد هم‌اندیشی و بازخوانی انتقادی قرار گرفته‌اند.

در یک دسته‌بندی کلان می‌توان سه نوع از این بازخوانی‌ها را برشمرد: بازخوانی‌های آکادمیک؛ بازخوانی‌های حزبی؛ و بازخوانی‌های جنبشی. فارغ از تأثیرات متقابل این روایت‌ها بر یکدیگر، دو نوع اول این بازخوانی‌ها عموماً در سطح وسیع‌تری بازتاب یافته و در فضاهای رسمی یا رسانه‌ای بیشتر مورد ارجاع قرار می‌گیرند، و به همین اعتبار اغلب به فضاهای فکری دیگر زبان‌ها هم راه می‌یابند (مثلاً از طریق ترجمه). با این حال، بازخوانی‌های دسته‌ی سوم که مسیر مبارزات انقلابی و ضد سرمایه‌داری را مستقیماً از دل جنبش‌های اجتماعی رادیکال، و به دور از محدودیت‌های فضاهای آکادمیک یا حقانیت‌محوری و یکسویگی‌های رایج احزاب رسمی، مورد نقادی و پرسش‌گری قرار می‌دهند، واجد

ویژگی‌هایی هستند که تأمل بر آن‌ها را مفید - اگر نگوییم ضروری - می‌سازد: این دسته از بازخوانی‌ها شامل پرسش‌ها و روایت‌ها و نقادیهایی هستند که عمدتاً در مقاطع شکست جنبش‌های توده‌ای و از دل فضای سرخوردگی ناشی از آنها در سطح حلقه‌ها، گروه‌ها و شبکه‌های فعالین رادیکال این جنبش‌ها نطفه می‌بندند و مباحثات نسبتاً وسیعی برمی‌انگیزند و با عبور از چنین مسیری پرورش می‌یابند. این پرسش‌ها و دغدغه‌ها و روایت‌های نقادانه که عمدتاً برآمده از تجارب مشارکت در جنبش‌های اجتماعی و شناخت ضرورت‌های انضمامی مبارزه در سطح توده‌ای است، برخورد بازتری با حوزه‌ی تئوری دارند، به طوری که در شرایطی کمابیش به دور از برخی تنگنای‌های آکادمیک و جزم‌گرایی‌های مسلکی، تئوری را در پیوند و تعامل بیشتر با پراکسیس مبارزه قرار می‌دهند. ضمن اینکه چنین روایت‌هایی در پاسخ به ضرورت‌های پهنه‌ی مبارزه به عنوان یک کلیت انضمامی، به جای توقف در کوره‌راه‌های تئوریک و گره‌گاه‌های نظری (که در جای خود امری بسیار ضروری است) نگاهی سنتزی و کل‌نگر به گستره‌ی بی‌انتهای نظریه دارند و ضمن بهره بردن از خرد جمعی در جهت کنکاش در نظریه‌ها و بازپروری آن‌ها (به‌میانجی پراکسیس جمعی و مباحثات عمومی)، داوری نهایی نظریه را به عرصه‌ی عمل واگذار می‌کنند. چنین ویژگی‌هایی را نمی‌توان به‌تمامی نزد دو دسته‌ی نخست بازخوانی‌های انتقادی در دسته‌بندی سه‌گانه‌ی یاد شده یافت. بر این اساس، دیدگاه‌هایی که از درون جنبش‌های رادیکال و ضدسرمایه‌داری اروپا مسیر مبارزات انقلابی را مورد پرسش‌گری و بازخوانی انتقادی قرار می‌دهند، حتی برای فعالین رادیکال فضاهای سیاسی خارج از اروپا هم، به رغم تفاوت‌های شرایط سیاسی-اجتماعی، درس‌ها و مازادهای مهمی دارند. چنین برداشتی، انگیزه‌ی ترجمه‌ی متن حاضر بوده است، که نخستین متن از یک مجموعه‌ی هم‌پیوند خواهد بود.

روشن است که مسیر هر مبارزه به دست مبارزان همان مسیر هموار می‌شود؛ از این رو، شاید نیازی به تأکید نباشد که در اینجا هدف اصلی انتقال بخشی از تجربیات و نگرش‌ها و دغدغه‌مندی‌های مبارزات رادیکال به امید برجسته‌سازی سویه‌های تامل‌برانگیز یا الهام‌بخش آنهاست، نه تأکید بر صحت کلی مضامین این تحلیل‌ها و یا کاربست‌پذیری عام رهیافت‌های عرضه‌شده.

## ۱. هر فاز سرمایه‌داری فضای حسی واکنشی مسلط خود را به همراه دارد.

هر فاز از سرمایه‌داری فضای حسی<sup>۱</sup> (affect) ویژه‌ای دارد که انسجام آن را برپا می‌دارد. این یک وضعیت ایستا نیست. رواج یک فضای حسی مسلط معین فقط تا زمانی ماندگار است که استراتژی‌هایی از مقاومت مدون گردند که قادر به فروپاشی این فضای حسی ویژه و منابع اجتماعی آن باشند، بنابراین سرمایه‌داری دائماً وارد بحران می‌شود و خود را حول گرایش‌ها و فضاها حسی مسلط جدید بازسازی می‌کند.

یک جنبه از هر فضای حسی مسلط دوره‌ای آن است که [حضور و ماهیت] خود این فضای حسی یک راز عمومی باقی می‌ماند، چیزی که همگان آن را می‌دانند، اما کسی آن را تصدیق نمی‌کند یا درباره‌ی آن سخن نمی‌گوید. تا زمانی که فضای حسی مسلط یک راز عمومی باشد، موثر باقی می‌ماند و استراتژی‌های مخالف آن پدیدار نخواهند شد.

از آنجا که رازهای عمومی غالباً شخصی می‌شوند، مسئله تنها در یک سطح روانی فردی مشهود است و عوامل اجتماعی مسئله پوشیده می‌مانند. از این رو، هر فاز سرمایه‌داری قربانیان سیستم را برای رنج‌هایی که سیستم ایجاد کرده است سرزنش می‌کند و بخشی بنیادی از منطق عملکردش را همچون مسئله‌ای تصادفی و محلی تصویر می‌کند.

در دوران مدرن (تا توافقات پسا جنگ/۱۹۴۵) فضای حسی مسلط، فلاکت (misery) بود. در قرن نوزدهم روایت مسلط آن بود که سرمایه‌داری به غنا و برخورداری عمومی منجر می‌شود. راز عمومی این روایت فلاکت طبقه‌ی کارگر بود. آشکارسازی این فلاکت توسط انقلابیون انجام شد. نخستین موج جنبش‌های اجتماعی مدرن در قرن نوزدهم ماشینی برای مبارزه علیه فلاکت بود. تاکتیک‌هایی نظیر اعتصابات، مبارزات کار مزدی، سازمان‌یابی سیاسی، تعاونی‌های کمک متقابل و صندوق‌های اعتصاب شیوه‌های موثری برای غلبه بر قدرت فلاکت بودند که حداقل‌های معین اجتماعی را تضمین

۱. در بافتار متن حاضر، برگرداندن معنای اسمی واژه‌ی affect به فارسی [برای مترجم] کار نسبتاً دشواری است. معنای اسمی متعددی می‌توان به عنوان معادل فارسی این واژه انتخاب کرد (نظیر: تاثر، روحیه، حس و حال روحی-عاطفی، حالت روحی، تاثیر روحی، حال و هوا و غیره)، که لزوماً معنای مورد اشاره در این متن را به طور کامل انتقال نمی‌دهند. آنچه در این متن از این واژه مراد می‌شود عبارت است از: رواج گرایش‌های حسی دوره‌ای در جامعه به واسطه‌ی تاثیرپذیری بلندمدت مردم از اشکال معینی از ساختارها و روندهای کلان اقتصادی-سیاسی. در نهایت برای پرهیز از القای معنای مرتبط با روان‌شناسی فردی (نظیر حالت روحی)، معادل اندکی دورتر «فضای حسی» را برای انتقال معنای «گرایش حسی» برگزیدیم، که امیدوارم بتواند در فهم بهتر مضمون متن به مخاطب کمک کند. [م.]

می‌کردند. برخی از این استراتژی‌ها هنوز هم برای مبارزه علیه فلاکت کارآمد هستند.

زمانی که فلاکت به‌عنوان یک استراتژی کنترل اجتماعی متوقف شد، سرمایه‌داری به سمت کسالت/ملال (boredom) چرخید. در میانه‌ی قرن بیستم روایت عمومی مسلط آن بود که استاندارد معیشت در حال افزایش است، که به نوبه‌ی خود دسترسی به مصرف، بهداشت و درمان و آموزش را گسترش می‌دهد؛ در کشورهای ثروتمند همگان «خوش‌بخت» بودند و کشورهای فقیر در حال طی مسیر خود به سمت توسعه بودند. راز عمومی [اما] آن بود که همه دچار کسالت بودند. این پیام‌دی از نظام فوردیستی بود که تا پیش از دهه‌ی ۱۹۸۰ نظام تولیدی مسلط بود؛ نظامی بر پایه‌ی مشاغل تمام وقت برای همه‌ی عمر، رفاه تنظیم شده، مصرف‌گرایی توده‌ای، فرهنگ توده‌ای و جذب و ادغام جنبش کارگری [از سوی سیستم] که پیش‌تر برای مبارزه علیه فلاکت شکل گرفته بود. امنیت شغلی و تضمین رفاه، اضطراب و فلاکت را کاهش داد، اما مشاغل [عموما] کسالت‌بار بودند و شامل وظایف ساده و تکراری می‌شدند. سرمایه‌داری میانه‌ی قرن بیستم همه‌ی چیزهای لازم برای بقا را عرضه می‌کرد، اما نه فرصت‌هایی برای زیستن را. سرمایه‌داری در این دوره، بر بقای تحمیلی تا نقطه‌ی اشباع متکی بود.

البته در دوره‌ی فوردیسم همه‌ی کارگران دارای مشاغل پایدار و امن نبودند، اما این رویه، الگوی محوری کار بود، که بخش بزرگی از سیستم حول آن چینش یافته بود. در واقع سه نوع قرارداد در این دوره وجود داشت که از آن میان نوع قرارداد کارگران B [که جایگاهی مابین کارگران متخصص و برخوردار از مزایا و کارگران یدی محض و فاقد امتیازها داشتند /م.]، شاخص‌ترین مثال کسالت همبسته با فوردیسم بود. امروزه قرارداد کاری B به طور وسیعی حذف شده است که این امر شکاف وسیعی میان کارگران نوع A با کارگران نوع C [یعنی اکثریت کارگران] ایجاد کرده است (بازیگران جامعه‌ی مصرفی، و وانهادن شدن و ناامنی اکثریت به‌حاشیه رانده‌شدگان).

## ۲. مقاومت معاصر موج دهه‌ی شصت در پاسخ به فضای حسی مسلط کسالت زاده شد.

اگر هر مرحله از نظام مسلط دارای یک فضای حسی مسلط است، پس هر مرحله از مقاومت هم نیازمند استراتژی‌هایی برای شکست یا رفع این فضای حسی هست. اگر نخستین موج جنبش‌های اجتماعی ماشینی برای مبارزه علیه فلاکت بودند، موج دوم (در دهه‌های شصت و هفتاد یا به‌طور وسیع‌تر از دهه‌ی شصت تا دهه‌ی نود) ماشینی برای مقابله با کسالت بوده است. این همان موجی

است که جنبش‌های کنونی ما هم از بستر آن زاده شد و همچنان در حال خم‌کردن و شکل‌دادن به بسیاری از نظریه‌ها و پراتیک‌های ماست.

بسیاری از تاکتیک‌های این دوره راه‌هایی برای گریز از چرخه‌ی «کار- مصرف - مرگ» بوده‌اند/هستند. موقعیت‌گرایان (Situationists) در آزمودن رشته‌ی کاملی از تاکتیک‌ها علیه کسالت پیشگام بودند و انگیزه‌های‌شان را چنین بیان کردند: «ما دنیایی را که در آن ضمانت نمردن از گرسنگی، تنها از طریق پذیرش خطر نمردن از کسالت حاصل می‌شود، نمی‌خواهیم». آتونومیست‌ها (Autonomia) از طریق امتناع از کارکردن، خواه در پروسه‌ی کار مزدی (از طریق کم‌کاری یا خراب‌کاری) و خواه بر ضد کار مزدی<sup>۱</sup> علیه کسالت پیکار کردند. این اشکال اعتراضی با فرآیند اجتماعی وسیع‌تری هم‌بسته بودند که عبارت بود از خروج ضدفرهنگی<sup>۲</sup> از اشکال مسلط کار کسالت‌بار و نقش‌های اجتماعی کسالت‌بار.

در جنبش فمینیستی سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰، مقوله‌ی «بیماری/کسالت زن خانه‌دار<sup>۳</sup>» به عنوان مساله‌ی نظام‌مند نظریه‌پردازی شد. بعدها، به واسطه‌ی ارتقای آگاهی‌ها [ی عمومی]، و متون و اکتیون‌های اعتراضی برآمده از آن (نظیر جزوه‌ی مشهور «اسطوره‌ی ارگاسم مهلی<sup>۴</sup>» و [یا ابتکارات اعتراضی گروه فمینیستی «رد-استوکینگ» برای قانونی‌سازی سقط‌جنین<sup>۵</sup>](#))، نارضایتی‌های هر چه بیشتری پدیدار شدند. [در دهه‌ی‌های گذشته] گرایش‌های مشابهی در سایر حوزه‌ها نیز قابل رویت بود: در تئاتر ستم‌دیدگان<sup>۶</sup>، در تعلیم‌وتربیت انتقادی<sup>۷</sup> در شیوه‌های مهم اقدام مستقیم<sup>۸</sup> (شامل: کنش‌های کارناوالی، رزمنده/میلیتانت و صلح‌طلب)، و در جنبش‌هایی که در دهه‌ی ۱۹۹۰ پدیدار شدند، نظیر

- 
1. slacking off and dropping out
  2. counter-cultural exodus
  3. housewife malaise

۴. «افسانه‌ی ارگاسم مهلی» ([The Myth of the Vaginal Orgasm](#)) نام یک مقاله‌ی مشهور فمینیستی درباره‌ی سکسوالیته‌ی زنانه است که در سال ۱۹۶۸ توسط «آنه کودت» ([Anne Koedt](#)) فمینیست رادیکال آمریکایی، بر اساس یافته‌های کتاب تحقیقی «پاسخ‌های جنسی انسان» ([Human Sexual Response](#)) نگاشته شد. در سال ۱۹۷۰ نسخه‌ای تفصیلی از این مقاله، شامل بخش‌هایی درباره‌ی آناتومی زنانه، شواهدی درباره‌ی ارگاسم کلیتوریزی، و دلایل غالب شدن «افسانه‌ی ارگاسم مهلی» در قالب یک کتابچه در سطح وسیعی انتشار یافت. [ترجمه از مدخل ویکی‌پدیا/م].

5. [Redstockings abortion speak-out](#)
6. Theater of the Oppressed
7. critical pedagogy
8. direct-action

«جنبش بدون حزب»، «بازپس‌گیری خیابان‌ها»<sup>۱</sup>، فرهنگ خود-اتکایی («دو. ایت. یورسلف»<sup>۲</sup>)، و فرهنگ هکری<sup>۳</sup>.

تغییر جهت سرمایه‌داری از فلاکت به کسالت در میانه‌ی قرن بیستم، نقشی حیاتی در ظهور موج جدیدی از شورش‌ها داشت. ما دنباله‌ی پایانی این موج هستیم. تاکتیک‌های این موج دوم اینک همان‌قدر برای مبارزه علیه کسالت کارساز هستند، که تاکتیک‌های موج نخست برای مبارزه علیه فلاکت. مشکل آنجاست که ما اینک هر چه کمتر با کسالت به عنوان دشمن اصلی مواجه هستیم. به همین خاطر است که مقاومت رزمنده/میلیتانت در بن‌بست حاضر خود گرفتار شده است.

### ۳. سرمایه‌داری مبارزه علیه کسالت را به طور وسیعی در خود جذب کرده است.

مبارزه علیه کسالت تنها به طور جزئی بازیابی و احیا شده است. سرمایه‌داری به فضاهایی فراسوی محیط [و مناسبات] کار کوچ کرده است؛ و قلمروی جدید «کارخانه‌ی اجتماعی» (social factory) را خلق کرده است، که در آن کل جامعه همانند یک محیط کار سازماندهی شده است. سرمایه‌داری اینک با استفاده از [عامل] بی‌ثباتی شغلی مردم را مجبور می‌کند تا در قلمرو بسط‌یافته‌ای از کار مزدی کار کنند، که شامل کلیت «کارخانه‌ی اجتماعی» است.

می‌توان بسیاری از نمونه‌های این [گونه] فعالیت را برشمرد. کمپانی‌ها الگوی «مدیریت مسطح»<sup>۴</sup> را اقتباس کرده‌اند که کارکنان را بر می‌انگیزد تا نه تنها کار خود را مدیریت کنند، بلکه روح خود را وقف کارشان نمایند<sup>۵</sup>. جامعه‌ی مصرفی<sup>۶</sup> اکنون دامنه‌ی وسیع‌تری از محصولات جانبی<sup>۷</sup> و سرگرمی‌های دایمی را عرضه می‌کند که به نسبت گذشته بر مبنای سلیق/ذائقه‌های توده‌ای تعیین نمی‌شوند. محصولات جدید، نظیر بازی‌های کامپیوتری و رسانه‌های اجتماعی، دربردارنده‌ی سطوح بالایی از درگیری فعال شخص [مصرف‌کننده] و نیز درجات بالایی از انگیزش‌های اجتماع‌گرای<sup>۸</sup> هستند.

- 
1. Reclaim the Streets
  2. DIY culture: [Do It Yourself!](#)
  3. hacker culture
  4. flattened management

۵. عبارت اصلی: «روح خود را در کارشان سرمایه‌گذاری کنند.» [م.]

6. Consumer society
7. niche products
8. desocialised stimulation

تجارب محیط کار به وسیله‌ی تمایزها/ناهمسانی‌های خُرد<sup>۱</sup> در مدیریت و اجرا دارای تنوع شده‌اند، به همان‌گونه که رواج و گسترش موقعیت‌های کاری گهگاهی/تصادفی (casual)، و شبه-خود-استخدامی<sup>۲</sup> در حواشی سرمایه‌داری نیز چنین کارکردی داشته است. سرمایه‌داری رشد هویت‌های ثانوی رسانه‌ای<sup>۳</sup> (یا خود-تصویرگری از طریق رسانه‌های اجتماعی، مصرف رویت‌پذیر<sup>۴</sup> و نمایشی، و یادگیری تمام‌عمر<sup>۵</sup>) را که بایستی به طور وسواس‌آمیزی حفظ شوند، رواج داده است. بی‌تردید اشکال مختلفی از مقاومت دوره‌ی پیشین بازیابی و یا احیا شده‌اند، اما [تنها] در قالب‌های محصور و اسارت‌باری که نشان می‌دهد سرمون اصلی آنها منقرض شده است. برای نمونه، کلوب‌های شبانه و فستیوال‌های موسیقی شرکتی جایگزین موزیک اعتراضی شورانگیز (rave) پیشین شده‌اند.

#### ۴. تاثیر واکنشی مسلط در سرمایه‌داری معاصر اضطراب است.

راز عمومی امروز آن است که همگان مضطرب هستند. اضطراب از قلمروهای محدود پیشین خود (نظیر سکسوالیته<sup>۶</sup>) به همه‌ی قلمروهای اجتماعی گسترش یافته است. همه‌ی اشکال شورمندی (insite)، خود-بیان‌گری<sup>۷</sup>، پیوند عاطفی، صمیمیت و خوشی و لذت امروز با تاروپودهای اضطراب درهم‌تنیده شده‌اند. اضطراب به پایه‌ی اصلی استیلا (subordination) بدل شده است. بخش مهمی از شالوده‌ی اجتماعی اضطراب، شبکه‌ی چندوجهی و همه‌جا حاضر نظارت/کنترل<sup>۸</sup> است.

---

1. micro-differentials

2. semi-self-employed

3. mediatised secondary identities

۴. مصرف رویت‌پذیر ([visible consumption](#)) مبتنی بر این درک و باور است که نوع دارایی‌ها و مصارف شخص بیانگر واقعیت‌هایی درباره‌ی خود او و نشان‌گر برخی خصلت‌های فردی اوست. چنین درکی رانه‌ی فرهنگی فراگیری است که بر نحوه‌ی رفتار مصرف‌کنندگان تأثیر می‌گذارد. تقریباً در تمامی فرهنگ‌ها، کالاها و خدمات رویت‌پذیر پایه‌های برداشت‌های رایج عمومی درباره‌ی وضعیت، شخصیت، روحیات و طرز تفکر مالکان یا مصرف‌کنندگان آنها هستند. در همین راستا، نه فقط نوع کالای مصرفی، بلکه همچنین سبک مصرف کالاها و برند کالاها مصرفی جایگاه مهمی می‌یابد. جایی که اطلاعات دیگری در مورد شخص در دسترس باشد، این اطلاعات با نشانه‌های مربوط به مصرف رویت‌پذیر شخص ادغام می‌شود تا از تلفیق آنها چگونگی تأثیر نهایی بر مخاطب حاصل گردد. نمونه‌های بسیاری وجود دارد که در آنها نشانه‌های مصرف رویت‌پذیر نقش غالبی در چگونگی تأثیرات شخص بر دیگران دارند. [ترجمه‌ی آزاد از [این منبع](#) / م.]

5. [lifelong learning](#)

6. sexuality

7. self-expression

8. surveillance



«آژانس‌های امنیت ملی<sup>۱</sup>»، «تلویزیون‌های مدار بسته<sup>۲</sup>»، گزارش‌های مربوط به مدیریت اجرایی، اداره‌ی کاریابی<sup>۳</sup>، نظام امتیازات در زندان‌ها<sup>۴</sup> تفحص و دسته‌بندی مداوم نوجوانان مدرسه‌ای. اما این شبکه‌ی آشکار تنها پوسته‌ی بیرونی ماجرا است. ما باید درباره‌ی شیوه‌هایی که ایده‌ی نولیبرالی «موفقیت» از طریق آن‌ها این مکانیزم‌های کنترلی را در ذهنیت افراد تلقین و درونی می‌سازد و بر سرگذشت‌های زندگی بیشتر مردم حک می‌کند تأمل کنیم.

این مسئله نیز در خور تأمل است که چگونه خود-عرضه‌گری آگاهانه و ظاهراً دواطلبانه‌ی مردم<sup>۵</sup> در رسانه‌های اجتماعی مصرف‌رویت‌پذیر و انتخاب‌مواضع درون فضای گزینه‌های موجود، مبتنی بر فرض یک اجراگری بر روی صحنه‌ی است که با نگاه‌های خیره و مستمر دیگری‌های مجازی<sup>۶</sup> نبال می‌شود. همچنین شیوه‌های سرایت و تاثیرگذاری نگاه خیره‌ی یادشده بر نحوه‌ی آشنایی، ارزیابی و شناخت مردم از یکدیگر، به عنوان هم‌بازی‌های یک صحنه‌ی نمایش بی‌وقفه (که به طور نامحدودی تماشا می‌شود<sup>۷</sup>)، نیز در خور اندیشیدن است. در عوض، موفقیت ما در این نمایش همه چیز را متأثر می‌سازد: از قابلیت ما برای جلب همدلی و صمیمیت انسانی، تا قابلیت ما برای دسترسی به وسایل معیشت<sup>۸</sup> نه صرفاً در شکل دستمزدها، بلکه همچنین در قالب اعتبار [اجتماعی]. با بوروکراتیزه کردن و خصوصی‌سازی سپهر عمومی<sup>۹</sup> و نیز با جرم‌انگاری فزاینده‌ی دامنه‌ی وسیعی از فعالیت‌های انسانی، به اتکای دلایلی چون خطر، امنیت، مزاحمت، کیفیت زندگی و رفتار ضداجتماعی، حوزه‌های بیرون از قلمروی کنترل رسانه‌ای (mediatised) به طور فزاینده‌ی بسته می‌شوند.

در این قلمرویی که هر چه بیشتر امنیتی و رویت‌پذیر می‌شود، به ما فرمان داده می‌شود که ارتباط برقرار کنیم. کسی که ارتباط‌ناپذیر<sup>۱۱</sup> [فاقد قابلیت ارتباط‌گیری] باشد، بیرون گذارده می‌شود [اخراج

1. NSA: [National Security Agency](#)

۲. تلویزیون مدار بسته (CCTV: [Closed Circuit Television](#)) – دوربین مدار بسته کاربرد دیگری از تلویزیون‌های مدار بسته است، که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۸ در شهر نیویورک برای مبارزه با جرم و جنایت مورد استفاده قرار گرفت. در حال حاضر در انگلستان حدود ۴.۲ میلیون دوربین مدار بسته وجود دارد. [۴]

3. Job Centre

4. privileges system in the prisons

5. life-stories

6. people's deliberate and ostensibly voluntary self-exposure

7. virtual others

8. an infinitely watched perpetual performance

9. means of subsistence

10. public space

11. incommunicable

می‌شود]. از آنجا که هر کسی قابل مصرف و دوراندختنی (disposable) است، سیستم می‌تواند هر کسی را در هر زمانی با تهدید جداسازی اجباری مواجه کند و این تهدید در بستری عمل می‌کند که بدیل‌ها پیشاپیش مسدود شده‌اند، به طوری که این جداسازی اجباری اجتماع‌گریزی<sup>۱</sup> را به دنبال دارد، که [این خود] به یک نا-انتخاب (non-choice) پوچ میان پذیرش غیراجتماعی و طرد ضد اجتماع<sup>۲</sup> منجر می‌شود. این تهدید به شیوه‌هایی خُرد در کنش‌های انضباطی<sup>۳</sup> روزمره آشکار می‌شود؛ از «مختل‌سازی‌ها» و غدغن‌سازی‌های اینترنتی<sup>۴</sup>، تا اخراج‌ها و تحریم منافع<sup>۵</sup>، که در شکل بسیار ستمگرانه‌ی [مجازات] سلول انفرادی در زندان‌ها به اوج خود می‌رسند. چنین نظام‌هایی درجه‌ی صفر<sup>۶</sup> روند «کنترل توسط اضطراب»<sup>۷</sup> هستند: تخریب همه‌ی مختصات «ارتباط‌مندی»<sup>۸</sup> در یک صورت‌بندی حامل خطر دایمی، به منظور اینکه شخصیت [فرد] دچار فروپاشی گردد.

گرایش مسلط حاضر یعنی اضطراب همچنین به عنوان [وضعیتی از] بی‌ثباتی (precarity) به فهم درمی‌آید. بی‌ثباتی نوعی از ناامنی (insecurity) است که با مردم همچون موجوداتی دور-انداختنی رفتار می‌کند تا کنترل را بر آنان تحمیل کند. بی‌ثباتی از این جهت با فلاکت متفاوت است که در شرایط فلاکت ضرورت‌های زندگی به سادگی غایب‌اند، درحالی‌که در شرایط بی‌ثباتی این ضرورت‌ها فراهم‌اند، اما تحت شرایطی از فرد دریغ می‌شوند [یعنی به طور مشروط در دسترس‌اند].

بی‌ثباتی به یک ناامیدی تعمیم‌یافته می‌انجامد: یک برانگیختگی جسمانی دایمی، بدون گشایش و خلاصی. درصد روبه‌رشدی از جوانان در خانه به سر می‌برند. بخش قابل توجهی از جمعیت (بیش از ۱۰ درصد در انگلستان) داروهای ضدافسردگی مصرف می‌کنند. نرخ زاد و ولد رو به کاهش است، چرا که بی‌ثباتی آدم‌ها را نسبت به تشکیل خانواده بی‌رغبت و یا روی‌گردان می‌کند. در ژاپن میلیون‌ها جوان هرگز خانه‌ی خود را ترک نمی‌کنند (the hikikomori)، در حالی‌که سایرین در یک مقیاس مُسری و فراگیر تقریباً تا سر حد مرگ کار می‌کنند. آزمایش‌های آماری نشان می‌دهند که نیمی از جمعیت انگلستان دستخوش ناامنی درآمدی<sup>۹</sup> [درآمد ناکافی] هستند. به لحاظ اقتصادی مولفه‌های

- 
1. desocialisation
  2. desocialised inclusion and desocialised exclusion
  3. disciplinary practices
  4. time-outs
  5. Internet bans
  6. benefit sanction
  7. zero degree of control-by-anxiety
  8. connectedness
  9. income insecurity

نظام اضطراب شامل موارد زیر است: تولید لاغر<sup>۱</sup>، مالی‌گرایی<sup>۲</sup> و بردگی بدهی پيامد آن، ارتباطات و مبادلات سریع مالی، و جهانی‌سازی تولید. برای مثال، محیط‌های کاری، نظیر مراکز تلفن (call centres)، به طور روزافزونی عمومیت می‌یابند، جایی که هر کس تنها مراقب کار خودش است و می‌کوشد جهت‌گیری خدماتی<sup>۳</sup> مورد نیاز را حفظ کند، چرا که مدام در معرض باز-آزمایی و ناکامی احتمالی قرار دارد، خواه به واسطه‌ی ملزومات کمی تعداد تماس‌های تلفنی، و خواه به واسطه‌ی فرآیندی که بیشتر کارگران را از یک کار ثابت محروم می‌کند (آن‌ها -برخلاف یک محیط آموزشی- باید شش ماه کار کنند تا تازه بتوانند آن شغل را دریافت کنند). پدیده‌ی مدیریت تصویر<sup>۴</sup> به این معناست که شکاف میان نقش‌های رسمی و آنچه واقعاً رخ می‌دهد، هر چه بزرگ‌تر شده است. و فضای پس از یازده سپتامبر (۲۰۰۱) این اضطراب گسترش‌یافته را به درون سیاست جهانی انتقال داده است.

## ۵. اضطراب یک راز جهانی است.

اضطراب و استرس مفرد یک راز عمومی است. هنگامی که اساساً سخنی از آن‌ها به میان می‌آید، به عنوان مشکلات روان‌شناختی فردی تلقی می‌شوند که تقصیر آن اغلب به الگوهای فکری نادرست فرد و یا انطباق ناکافی وی [با شرایط محیطی] نسبت داده می‌شود.

در واقع، گفتارهای عمومی مسلط چنین قلمداد می‌کنند که ما به استرس بیشتری نیازمندیم تا ما را «ایمن» (از طریق امنیتی‌سازی<sup>۵</sup>) و «رقابت‌پذیر» (از طریق مدیریت اجراگری<sup>۶</sup>) نگاه دارد. هر وحشت اخلاقی و هر سخت‌گیری جدید یا هر دور تازه‌ای از قوانین سرکوب‌گر، بر وزن انباشته شده‌ی اضطراب و استرس برآمده از بیش-مقررات عمومی<sup>۸</sup> می‌افزاید. از ناامنی واقعی و انسانی نقبی به

---

1. lean production

2. financialisation

3. service orientation

۴. مدیریت تصویر (Image Management)، بنا بر اظهارات مدافعان و «کارشناسان» تکنیک‌های موفقیت، فن و شیوه‌ای برای مهار تأثیرات ظاهر و رفتار شخص بر روی خود و دیگران، در جهت دستیابی به اهداف شخصی است. چنین ادعا می‌شود که از طریق مدیریت تصویر می‌توان تصویری متناسب، جذاب و توانا از خود خلق کرد، که موجب ارتقای اعتماد به نفس، ظرفیت، خلاقیت و نیز قابلیت و اعتبار حرفه‌ای شخص می‌گردد. [م.]

5. securitisation

6. competitive

7. performance management

8. general over-regulation

سوی تقویت امنیتی‌سازی<sup>۱</sup> [فضای جامعه] زده می‌شود. این یک چرخه‌ی شوم است، چرا که امنیتی‌سازی شرایط پایه‌ای مولد اضطراب اولیه (دور-انداختنی بودن، نظارت/کنترل، مقررات شدید) را تقویت و تشدید می‌کند. در نتیجه، امنیت سرزمین ملی به عنوان یک جانشین نیابتی<sup>۲</sup> برای امنیت شخص به کار گرفته می‌شود. بار دیگر، این مسئله هم دارای سوابقی است: استفاده از عظمت ملی به منزله‌ی یک جبران جایگزین<sup>۳</sup> برای فلاکت، و استفاده از جنگ [های] جهانی به‌مثابه مجرای برای رفع درماندگی برآمده از کسالت.

اضطراب همچنین به [سطوح] پایین راه می‌یابد: فقدان کنترل مردم بر زندگی‌های‌شان منجر به یک کوشش وسواس‌آمیز برای بازبانی کنترل می‌شود که از طریق مدیریت خرد<sup>۴</sup> بر هر آن چیزی که قابل کنترل باشد دنبال می‌شود. برای مثال، تکنیک‌های مدیریت والدینی<sup>۵</sup> حاوی دستورالعمل‌های معین قابل پیروی، به‌منزله‌ی شیوه‌هایی برای کاهش اضطراب والدین تبلیغ می‌شوند. در سطح وسیع‌تر اجتماعی، اضطراب‌های پنهان ناشی از بی‌ثباتی، پروژه‌های وسواسی تنظیمات اجتماعی<sup>۶</sup> و کنترل اجتماعی را تغذیه می‌کنند. این اضطراب پنهان به طور فزاینده‌ای به روی اقلیت‌ها فراقکنی و سوق داده می‌شود.

اضطراب به روش‌های متعددی شخصی [قلمداد] می‌شود<sup>۷</sup>: از گفتمان‌های «حق جدید» که فقرا را به خاطر فقرشان ملامت می‌کنند، تا درمان‌های نوینی که با اضطراب به عنوان یک عدم توازن عصب‌شناختی<sup>۸</sup> یا یک شیوه‌ی تفکر اختلالی<sup>۹</sup> برخورد می‌کنند. صدها نمونه‌ی گفتمان «مدیریت» شامل: مدیریت زمان، مدیریت خشم، مدیریت والدینی، خود-مداری<sup>۱۰</sup>، بازی‌سازی<sup>۱۱</sup>، در پاسخ به

1. securitisation
2. vicarious substitute
3. vicarious compensation
4. micro-managing
5. Parental management techniques
6. social regulation
7. personalised
8. New Right
9. neurological imbalance
10. dysfunctional thinking style
11. self-branding

۱۲. بازی‌سازی ([gamification](#)): استفاده از المان‌ها و تفکرات بازی‌گونه، در زمینه‌هایی که ماهیت بازی ندارند. مفهوم بازی‌سازی را هم اکنون می‌توان در بسیاری از زمینه‌های تجاری و محصولات، آموزش‌های اجتماعی، پزشکی، درمان اختلالات فکر و ذهنی، درمان فراموشی و یا حتی آموزش‌های نظامی مشاهده کرد، و چیزی که در همه آنها مشترک می‌باشد سعی در بیشینه کردن یادگیری و درگیر ساختن کاربر با محصول (و یا مفهوم مورد نظر) است. [برگرفته و ترجمه از ویکی‌پدیا/م.]

همسازی فزاینده با الگوی کاپیتالیستی سوژگی، به سوژه‌های مضطرب<sup>۱</sup> توهمی از کنترل را عرضه می‌کنند. و شمار بسیاری از گفتارهای بلاگردان و مجرم‌انگار<sup>۱</sup>، بی‌ثباتی را موضوعی مربوط به انحراف شخصی، مسئولیت‌ناپذیری، یا خود-محروم‌سازی بیم‌رگون قلمداد می‌کنند. بسیاری از این گفتارها می‌کشند روبنای فوردیسم (ناسیونالیسم، انطباق و ادغام اجتماعی) را بدون زیربنای آن (اقتصاد ملی، رفاه، اشتغال همگانی) حفظ کنند. دکترین‌های مسئولیت فردی، به دلیل تقویت حس آسیب‌پذیری و دور-انداختنی‌بودن فرد، نقشی محوری در این جهش واپس‌گرا دارند. در کنار اینها، با صنعت خود-ارج‌گذاری<sup>۲</sup> مواجه هستیم، خروجی‌های بی‌پایان رسانه‌ای که به مردم می‌گویند چگونه از طریق «تفکر مثبت» به موفقیت دست یابند، تو گویی منابع اضطراب و درماندگی به سادگی توهّمات فکری هستند. همه‌ی این‌ها نشان‌دهنده‌ی گرایش‌های هستند که می‌کوشد مشکلات را شخصی جلوه دهد، خواه مشکلات مربوط به کار، و خواه مشکلات مربوط به روان‌شناسی.

پیش‌تر استدلال کردیم که [تداوم] عملکرد یک راز عمومی نیازمند آن است که مردم به لحاظ اجتماعی منزوی (ایزوله) گردند. این امر به‌ویژه در وضعیت حاضر که روابط واقعی میان انسان‌ها به طور فزاینده‌ای رو به سوی کاهش و کمیابی دارد، صادق است. اینک ارتباط بیش از هر زمانی فراگیر شده است، اما ارتباطات به طور روزافزونی تنها از طریق مسیرهای میانجی‌گری شده توسط سیستم رخ می‌دهند. بنابراین، مردم به شیوه‌های بسیاری از ارتباط‌گیری واقعی منع می‌شوند، حتی زمانی که سیستم همه‌ی افراد را بدین‌سو فرامی‌خواند که در ارتباط بوده و یا ارتباط‌پذیر باشند. از طریق این فضاهای میانجی‌گری شده، مردم هم با الزام ارتباط‌گیری [از سوی سیستم]، به جای بیان کردن خود، سازگار می‌شوند، و هم به خودسانسوری خو می‌گیرند. به طور مشابه، کار عاطفی<sup>۳</sup> هم اضطراب را تسکین نمی‌بخشد؛ بلکه با آشفتن و مختل‌سازی حواس<sup>۴</sup> مصرف‌کنندگان، صرفاً رنج کارگران را تشدید می‌کند (پژوهش‌گران دریافته‌اند که شرایطی که کارگران را ملزم به تظاهر به خوشبختی می‌سازند، در واقع موجب بروز مشکلات جدی سلامتی می‌شوند).

[در این خصوص]، حجم ارتباطات مقوله‌ای نامربوط است. برهم‌نهی (باز-پیوندیابی) نیروهای اجتماعی آزادی‌خواه رخ نخواهد داد، مگر آنکه مجراهایی یافت شوند که از طریق آن‌ها بتوان از خود راز عمومی سخن گفت. در این معنا، مردم اساساً تنهاتر از همیشه هستند. برای بیشتر مردم (از

- 
1. criminalisation
  2. self-esteem industry
  3. affective labour
  4. distracting

جمله بسیاری از افراد رادیکال) دشوار است که واقعیت آنچه را که تجربه و احساس می‌کنند بازشناسی و تصدیق کنند. چیزی باید به بیان کمی درآید یا از سوی رسانه‌ها وسیعاً منتشر گردد، یا برای فعالین رادیکال به عنوان امری سیاسی بازشناسی شود، تا [در ذهن آنان] به عنوان امری واقعی اعتبار بیابد. اما راز عمومی چنین ملزوماتی را برآورده نمی‌کند، و به همین دلیل نامرئی باقی می‌ماند.

## ۶. تاکتیک‌ها و نظریه‌های جاری فاقد کارایی هستند. ما نیازمند تاکتیک‌های جدیدی برای مبارزه با اضطراب هستیم.

در بازه‌هایی از تحرک اجتماعی و تغییرات اجتماعی موثر، مردم حسی از توان‌مندی دارند، توانایی اینکه خودشان را بیان کنند؛ احساسی از اصالت و پس‌زدن سرکوب و سرکوفتگی، یا دوری‌جستن از از-خود-بیگانگی، که می‌تواند به عنوان درمان موثری برای افسردگی و مشکلات روان‌شناختی عمل کند؛ گونه‌ای از تجربه‌ی در-اوج-بودن. این همان چیزی است که فعالیت سیاسی را برپا نگه می‌دارد. چنین تجربیاتی در سال‌های اخیر بسیار کمیاب شده‌اند.

شاید می‌باید در اینجا بر روی دو رویه‌ی مرتبط و رشدیابنده متمرکز شویم: یکی پیش‌گیری/پیش‌دستی<sup>۱</sup>، و دیگری، «مجازات از طریق فرآیند<sup>۲</sup>». تاکتیک‌های پیش‌گیرانه آنهایی هستند که اعتراضات را پیش از شروع آنها متوقف می‌سازند یا پیش از اینکه اعتراضات در اثر رشد خود به دستاوردی برسند. یورش پلیس، بازداشت‌های انبوه، ایست و بازرسی، قُرق کردن و مسدودسازی‌های محلی توسط پلیس<sup>۳</sup>، تهاجم به خانه‌ها و بازداشت‌های پیش‌گیرانه نمونه‌هایی از این‌گونه تاکتیک‌ها هستند. «مجازات از طریق فرآیند» شامل نگه‌داشتن افراد در وضعیت ترس، درد و یا آسیب‌پذیری از طریق سوءاستفاده از فرآیندهایی است که برای مقاصد دیگری طراحی شده‌اند. نظیر معلق‌سازی فعالین سیاسی در وضعیت «آزادی به قید ضمانت» در مرحله‌ی پیشا-محاکمه و پیش از دادگاه، که فعالیت روزمره‌ی فرد را مختل می‌کند؛ استفاده از لیست‌های منع پرواز یا منع تردد مرزی برای آزار دادن و درمانده‌سازی نیروهای مخالف، یورش‌های پیش از طلوع صبح از سوی پلیس، انتشار نالازم تصاویر فعالین در رسانه‌ها، بازداشت افراد بر حسب سوءظن (گاهی بر مبنای سهمیه‌هایی مشخص)،

---

1. preemption

2. punishment by process

3. lockdowns

استفاده از شیوه‌های دردناک دستگیری و دست‌بند زدن<sup>۱</sup>، و یا آشکارسازی ظریف اینکه کسی تحت نظر است. هنگامی که ترس از مداخله‌ی حکومت [به ذهنیت افراد] تزریق گردد، چنین ترسی با شبکه‌ای از نظارت‌های مشهود که در سراسر فضای عمومی جای گرفته‌اند تقویت می‌شود؛ نظارت‌هایی که به طور استراتژیک به مثابه انگیزش‌های ضربه‌ی روحی و اضطراب تعبیه شده‌اند.

شواهد روایت شده، فهرستی انبوه از تجارب وحشت‌بار دربارهی تأثیرات این تاکتیک‌ها فراهم آورده‌اند: کسانی که بعد از سال‌ها انتظار محاکمه و مجازات برای چیزی که پیش‌تر از آن تبرئه شده بودند، به یک پیکر فروپاشیده عصبی بدل شده‌اند، کسانی که بعد از ماه‌ها منع تماس با خانواده و دوستان‌شان، دست به خودکشی زده‌اند، یا کسانی که بعد از برخوردهای ایدئولوژیکی پلیس نسبت به بیرون رفتن از خانه دچار ترس و هراس شده‌اند. این تأثیرات همان اندازه واقعی هستند که حکومت کسی را بکشد یا ناپدید سازد، اما با این حال چنین شواهدی عمدتاً پنهان نگاه داشته شده و نامرئی مانده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از فعالین رادیکال همچنان محتاج و قربانی استخدام‌های بی‌ثبات و رژیم‌های تنبیهی نظام اجتماعی سودمحور هستند. ما در گریز از تولید تعمیم یافته‌ی اضطراب ناکام مانده‌ایم.

اگر موج نخست مقاومت ماشین برای مبارزه با فلاکت مهیا کرد، و موج دوم ماشینی برای مبارزه با کسالت، آنچه ما اکنون نیاز داریم ماشینی برای مبارزه با اضطراب است، و این چیزی است که هنوز فاقد آن هستیم. اگر از درون چارچوب اضطراب به مسئله نگاه کنیم، ما هنوز «واژگونی چشم‌انداز<sup>۲</sup>»، آن‌گونه که موقعیت‌گرایان<sup>۳</sup> از منظر [جایگزینی] میل (desire)، به جای قدرت از آن نام می‌برند، را محقق نکرده‌ایم. شکل‌های اصلی مقاومت امروزی همچنان از دایره‌ی اشکال مبارزه علیه کسالت برمی‌آیند، و از آنجا که کسالت جای خود را به اضطراب سپرده است، چنین اشکالی از مقاومت دیگر نمی‌توانند مؤثر باشند.

مقاومت رزمنده‌ی حاضر با اضطراب پیکار نمی‌کند و قادر به چنین پیکاری هم نیست. خود این مقاومت اغلب دربردارنده‌ی رویارویی‌های ظریف با موقعیت‌هایی بسیار اضطراب‌آور است. اما شورش‌گران [پیکارجویان علیه نظم مسلط] از طریق تبدیل تأثیرات منفی اضطراب به خشم، بر اضطراب غلبه می‌کنند؛ یعنی با تبدیل اضطراب به خشم و با کار کردن روی تأثیر این خشم، نیرویی

- 
1. pain-compliance holds
  2. reversal of perspective
  3. Situationists

پیش‌برنده برای حمله تدارک می‌بینند. چنین رویکردی به روش‌های متعدد بدیلی در برابر اضطراب فراهم می‌کند. با وجود این، برای مردم عادی دشوار است که از خلال اضطراب به خشم برسند، بلکه برای آنان ساده‌تر است که بنا به کارکرد آسیب‌های روحی [تراما] به راه دیگری بازگردانده شوند. ما متوجه این گرایش معین نزد شورش‌گران شده‌ایم که وجود موانع روان‌شناختی برای کنش رزمنده را جدی تلقی نمی‌کنند. پاسخ‌ها بدین سمت متمایل‌اند که: «فقط انجامش بده!» اما اضطراب یک نیروی مادی واقعی است، نه صرفاً یک شبخ خیالی. یقیناً منابع اضطراب در گونه‌ای از اشباح ریشه دارند، اما پرسش از [چگونگی] غلبه بر دست‌آویزهای مادی یک شبخ به ندرت به هملن سادگی دور انداختن ارادی و آگاهانه‌ی آن است. زیربنای قدرت توهم‌آمیز این شبخ، رشته‌ی کاملی از انسدادهای روان‌شناختی است، که در نهایت تأثیری از گرایش انفعالی<sup>۲</sup> است. گفتن اینکه «فقط انجامش بده»، همانند آن است که به کسی که پایش شکسته است بگوییم: «فقط راه برو!»

وضعیت نامیدکننده و خلاصی‌ناپذیر به نظر می‌رسد، اما چنین نیست. وضعیت حاضر درست به دلیل تأثیرات بی‌ثباتی، چنین به نظر می‌رسد: بیش-استرس دائمی، فشرده‌گی و انقباض زمان در یک زمان حال ابدی، آسیب‌پذیری هر فرد مجزا (و به طور نظام‌مند میانجی‌گری شده)، و سیطره‌ی سیستم بر تمامی سویه‌های فضای اجتماعی. اما سیستم به طور ساختاری آسیب‌پذیر است، زیرا تکیه بر اضطراب رهیافتی از روی درماندگی است، که سیستم کنونی در غیاب اشکال قوی‌تر هم‌نواپی (conformity) [از سوی مردم] بدان متوسل شده است. اینکه سیستم برای تداوم حیات خود می‌کوشد حس ناتوانی و بی‌قدرتی را در مردم القاء و تشدید کند، [ناگزیر] فضایی را برای گسیختگی‌های ناگهانی و فوران شورش‌ها باز می‌گذارد. با این اوصاف، چگونه می‌توانیم به نقطه‌ای برسیم که احساس ناتوانی و بی‌قدرتی را کنار بگذاریم؟

## ۷. سبک تازه‌ای از ارتقای آگاهی معطوف به بی‌ثباتی مورد نیاز است.

برای مدون‌سازی پاسخ‌های جدید به اضطراب، نیاز داریم به میز طراحی<sup>۳</sup> رجوع کنیم. نیاز داریم که مجموعه‌ی جدیدی از دانش‌ها و نظریه‌های از پایین به بالا<sup>۴</sup> بنا کنیم. برای چنین هدفی، نیازمند آیم

- 
1. Just do it!
  2. reactive affect
  3. drawing board
  4. from the bottom up



که انبوهی از مباحثاتی را برپا کنیم که تلاقی‌های فشرده‌ای بین تجارب وضعیت جاری و نظریه‌های معطوف به دگرگونی ایجاد می‌کنند. نیازمند آنیم که چنین فرآیندهایی را از سراسر پهنه‌ی [حیات اجتماعی] به‌حاشیه‌رانده‌شدگان و ستم‌دیدگان آغاز کنیم، اما دلیلی وجود ندارد که چنین کاری را از خودمان شروع نکنیم.

برای شناسایی امکانات چنین اقدامی، ما موارد پیشین اقدام‌های مشابه را مرور کرده‌ایم. با شروع بررسی از دیدگاه‌های مربوط به روشنگری‌های فمینیستی دهه‌های ۱۹۶۰/۱۹۷۰، ویژگی‌های محوری زیر را جمع‌بندی کرده‌ایم:

- **تولید نظریه‌ای نوبنیاد در پیوند با تجربه ۴.** ما نیازمند آنیم که به جای متوسل‌شدن به نظریه‌های مربوط به زمان‌های گذشته، با تجربیات کنونی‌مان پیوند دوباره برقرار کنیم. ایده‌ی اصلی در اینجا آن است که پیش‌فرض‌های مسلط، مانع از شکل‌گیری درک‌ها و دریافت‌های خودمان از وضعیت‌مان می‌شوند، یا تحمیل چنین پیش‌فرض‌هایی، فهم ما را آشفته می‌سازد؛ درحالی که ادراک خود ما باید صراحت و روشنی بیابد. تمرکز اصلی باید بر روی آن تجاربی باشد که به راز عمومی مربوط می‌شوند. این تجارب می‌باید گردآوری و بازخوانی گردند: نخست در میان حلقه‌ها و گروه‌ها و سپس در سطح عمومی.
- **بازشناسی واقعیت، و سرشت نظام‌مند تجارب‌مان.** باز-آزمایی تجارب‌مان و اعتباربخشیدن به آن‌ها بخش مهمی از این کار است. ما نیازمند تصدیق آنیم که درد ما واقعاً درد است، اینکه آنچه می‌بینیم و حس می‌کنیم واقعی است، و مشکلات ما تنها مسایلی شخصی نیستند. گاهی این رویکرد مستلزم آن است که تجاربی را که به حساب نیآورده‌ایم یا [در خود] سرکوب کرده‌ایم، مورد توجه قرار دهیم. و گاهی هم مستلزم به چالش کشیدن شخصی‌سازی مشکلات است.
- **دگرگون‌سازی عواطف.** مردم توسط عواطفی نام‌ناپذیر و ادراک عامی از احساس نکبت و کثافت فلج می‌شوند. این عواطف باید به احساسی از بی‌عدالتی، به نوعی خشم که کمتر رنجش‌آمیز و بیشتر متمرکز و جهت‌یافته است<sup>۱</sup>، به حرکتی به سوی خود-بیان‌گری، و به بازفعال‌سازی مقاومت دگرگون شوند.
- **خلق یا ابراز صدا.** فرهنگ سکوتی که راز عمومی را احاطه کرده است می‌باید برانداخته

---

1. less resentful and more focused

شود. بدیهی‌نمایی پیش‌فرض‌های موجود می‌باید به چالش گرفته شود و پاسبان‌هایی که در درون سر-ما جای گرفته‌اند، باید بیرون رانده شوند. کاربست و تمرین صدا [و به‌زبان آوردن]، مرجع حقیقت و واقعیت را از سیستم به گوینده جابجا می‌کند و در واژگونی چشم‌انداز [مسلط] مشارکت می‌کند، چرا که فرد بدین‌ترتیب جهان را از چشم‌انداز و آرزوهای خودش می‌بیند، نه از چشم‌انداز و اهداف سیستم. در هم تینیدن و درآمیختن تجارب و سرگذشت‌های متفاوت شیوهی مهمی برای بازیابی صداست. این مسیر، فرآیندی است از مفصل‌بندی و بیان‌گری.

- **ساختن فضایی غیر از-خود-بیگانه<sup>۱</sup>**: با ایجاد چنین فضایی جدایی اجتماعی کاهش می‌یابد. این فضا امکان نوعی فاصله‌گیری انتقادی از زندگی خود فرد را برای وی فراهم می‌سازد، همچنان‌که نوعی شبکه‌ی ایمنی عاطفی برای تجربه‌ی تحولات درونی و رفع ترس‌ها مهیا می‌کند. این کار نباید صرفاً اقدامی در جهت کمک شخصی<sup>۲</sup> برای حفظ فعالیت‌های موجود تلقی شود، بلکه فضایی است برای بازسازی یک چشم‌انداز رادیکال.

- **تحلیل و نظریه‌پردازی منابع ساختاری بر پایه‌ی شباهت‌های تجارب**. موضوع این نیست که صرفاً تجربیات را بار دیگر به حساب بیاوریم، بلکه می‌باید از طریق نظریه‌پردازی تجربیات، آن‌ها را دگرگون و باز-ساختار بندی کنیم. مشارکت‌کنندگان در چنین روندی، از طریق تصویرپردازی تجارب خود بر مبنای پیش‌فرض‌هایی متفاوت، معنای مسلط این تجارب را تغییر می‌دهند. این کار اغلب از طریق یافتن الگوهایی در تجارب که با نظریه‌ی رهایی‌بخش<sup>۳</sup> پیوند دارند انجام می‌شود، و نیز بدین طریق که مشکلات شخصی و بی‌عدالتی‌های کوچک به عنوان درد نشان‌هایی (سمپتوم‌هایی) از مشکلات ساختاری کلان‌تری دیده می‌شوند. این رویه به چشم‌انداز جدیدی منجر می‌شود، به واژه‌گانی تحرک‌بخش، به یک افق ضد سیاست‌گریزی<sup>۴</sup>.

هدف آن است که تکانه‌ای از یک هم‌خوانی (click) ایجاد کنیم؛ یعنی به مرحله‌ای برسیم که منابع ساختاری مشکلات ناگهان در پیوند با تجارب معنا بیابند. این هم‌خوانی آن چیزی است که خشم را متمرکز می‌کند و [سرشت و جهت‌گیری] آن را دگرگون می‌سازد. این درک وسیع‌تر ممکن است به

---

1. disalienated space

2. self-help

3. liberatory theory

4. an anti-anti-political horizon (عبارت اصلی: به یک افق ضد سیاسی)

نوبه‌ی خود فشارهای روان‌شناختی را تسکین بخشد و این راهکار را تسهیل سازد که به موقعیت [تحمیلی] اضطراب از طریق خشم پاسخ بدهیم، نه از مجرای افسردگی. از طریق ارتقا و گسترش چنین گروه‌هایی به اشکالی از گروه‌های خود-یاری (self-help)، شاید حتی بتوان مردم را تشویق کرد که به چنین گروه‌هایی وارد شوند، اگر چه مردم عادی جهت‌گیری تنظیمی فرآیندهای درمانی (therapeutic)، یا فرآیندهای تقویت خودباوری<sup>۱</sup> را نخواهند پذیرفت.

نتیجه‌ی کار، نوعی گروه هم‌پیوندی<sup>۲</sup> است، که جهت‌گیری آن به سمت چشم‌انداز و تحلیل است، به جای اقدام/اکسیون. اما این امر نیز می‌باید وسیعاً مورد تصدیق قرار گیرد که این آگاهی جدید نیازمند آن است که به نوعی اقدام/کنش بدل گردد، وگرنه فقط به طور ناامیدکننده‌ای درون‌گرا (introspective) خواهد بود.

این استراتژی به شیوه‌های متعددی به پراتیک ما کمک خواهد کرد. اول اینکه، این گروه‌ها ذخیره‌ای از گروه‌های همدست و همسو فراهم می‌سازند؛ دوم اینکه، این گروه‌ها می‌توانند مردم را برای مراحل/مقاطع آتی خیزش مهیا سازند؛ سوم اینکه، آن‌ها امکانات بالقوه‌ای برای جابجایی بستر عام شکل‌گیری باورهای عمومی خلق می‌کنند، به شیوه‌هایی که [نهایتاً] زمینه‌ی مساعدتری برای کنش [مردمی] خلق می‌کند. این گروه‌ها همچنین به عنوان یک «نظام حمایت-از-زندگی<sup>۳</sup>» و به منزله‌ی فضایی برای پا-پس‌کشیدن از غوطه‌وری در زمان حال عمل می‌کنند. آن‌ها به روان‌سازی [و فهم‌پذیری] مفاهیم رادیکال و دگراندیشانه (dissident)، که امروزه بیشتر مردم فاقد آن هستند، یاری می‌رسانند

به میانجی این واقعیت که هیچ‌گاه روشن نیست «بازار» از ما چه می‌طلبد، اضطراب تقویت می‌شود؛ تقاضا برای همسازی/هم‌نوایی (conformity)، با مجموعه‌ی مبهمی از معیارها پیوند دارد که به طور پیشینی قابل تعیین و مقرر سازی نیست. امروزه به موازات ورود فناوری‌های نوین مدیریت و تولید، حتی همواترین مردم نیز دور-انداختنی هستند. یکی از کارکردهای گروه‌های کوچک مباحثه و ارتقای آگاهی آن است که چشم‌اندازی بنا کنند که افراد از دریچه‌ی آن بتوانند این وضعیت را تفسیر کنند.

یکی از مسایل عمده، چگونگی پای‌بندی به تعهدات زمانی منظم در بستر کنونی زمان [حال] دایمی

1. self-esteem building processes
2. affinity group
3. life-support system

و فشار مراقبتی (attentive pressure) خواهد بود. این فرآیند، در مقایسه با آنچه امروزه پذیرفتنی است، آهنگ پیشروی کندتر و مقیاس انسانی‌تری دارد. با وجود این، اینکه چنین گروه‌هایی وقفه‌هایی برای تنفس در جریان مبارزه روزمره ایجاد می‌کنند، و شاید شیوه‌ی آرام‌تری از تعامل و گوش‌سپردن را پیش می‌نهند، که فشار مراقبتی را تسکین می‌بخشد، ممکن است آن‌ها را واجد جذابیت‌هایی بسازد. شرکت‌کنندگان نیازمند آن خواهند بود که بیاموزند با صدایی خود-بیانگر<sup>۱</sup> سخن بگویند (به جای اجراگری نولیبرالی ناشی از به‌اشتراک‌گذاری اجباری اطلاعات مبتذل)، و گوش بدهند و تحلیل کنند.

مساله‌ی دیگر، پیچیدگی تجارب است. تجربه‌های شخصی به دلیل شناخت‌های متملیز شکل‌یافته در متن نظام نشانگان کاپیتالیستی (semiocapitalist) به شدت با یکدیگر متفاوت‌اند. این امر اهمیت ویژه‌ای به بخش تحلیلی این فرآیند می‌دهد.

و بالاتر از همه آنکه، این فرآیند طرح‌های جدیدی را پیرامون منابع مولد اضطراب پی‌ریزی می‌کند. این طرح‌ها می‌توانند پایه‌ای برای اشکال جدید مبارزه، تاکتیک‌های نو، و احیای نیروی فعال از دل سرکوب کنونی آن ایجاد کنند؛ یعنی می‌توانند ماشینی برای مبارزه علیه اضطراب خلق کنند.

\* \* \*

## درباره‌ی گروه مولفان

(بر گرفته از صفحه‌ی «[درباره‌ی ما](#)» در وبسایت «[طرح سوم](#)»)

«طرح سوم» ([Plan C](#)) سازمانی متشکل از افرادی است که می‌کوشند در محیط‌های کاری‌شان و در فضاهای زیستی و ارتباطی‌شان به طور سیاسی فعال باشند. ما با همدیگر کار می‌کنیم تا از یکدیگر پشتیبانی کنیم و مبارزات مان و نیز تفکر استراتژیک را تقویت کنیم. ما بر آنیم که به فراسوی یک سازمان شبکه‌محور حرکت کنیم، بی‌آنکه به الگوی متعارف سازمان حزبی متوسل شویم. ما به آزمون‌گری مبارزاتی جاری برای یافتن اشکالی از فعالیت جمعی مورد نیاز برای ساختن دنیایی ورای سرمایه‌داری متعهدیم. «طرح سوم» همچنین درگیر چاره‌جویی و طرح‌ریزی است: طرح‌هایی برای بقا

---

1. self-expressive voice

و مقاومت در برابر تهاجم سرمایه‌داری به زندگی‌های مان، و طرح‌هایی برای خود-سازمان‌یابی جمعی.

نشانی تماس: [london@weareplanc.org](mailto:london@weareplanc.org)

## یادداشت‌ها

[۱] بحث ارائه‌شده در اینجا تماماً با وضعیت جوامع جنوب جهانی (global South) مناسب ندارد. ویژگی خاص «جنوب» آن است که اشکال اجتماعی سرمایه‌داری مسلط همچون لایه‌هایی بر روی مراحل پیشین سرمایه‌داری یا نظام‌های پیش‌سرمایه‌داری بنا شده‌اند، به‌جای اینکه به‌طور کامل جایگزین آن مراحل گردند. از این رو مبارزات در امتداد فلاکت و کسالت در جوامع جنوب همچنان مبارزات موثرتری هستند. «جنوب» تنوع ویژه‌ای از بی‌ثباتی را تجربه کرده است که از دوره‌های پیشین متمایز است: جداسازی اجباری فراگیر بخش بزرگی از کشورهای جنوب از سرمایه‌داری جهانی (به‌خصوص در آفریقای جنوبی). در پیوند با همین مشخصه، این جوامع با رشد عظیم بخش غیررسمی مواجه‌اند، که تقریباً در همه‌جا بخش رسمی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. بخش غیررسمی پهنه‌ی حاصل‌خیزی برای تدارک سیاست خودگردان (autonomous politics) فراهم می‌آورد، همچنان که در نمونه‌ی مربوط به شهر *ال آلتو* (El Alto)، شهری خودگردان متشکل از مناطق زاغه‌نشین) که به مرکز جنبش‌های اجتماعی بولیوی بدل شده مشهود است، و یا در خیزش زاپاتیست‌ها، که به برپایی اجتماعات خودگردان بومیان چیپاس منجر شد؛ و نیز در جنبش‌هایی نظیر *ابهلالی بیس‌مچوندولو* ([Abahlali baseMjondolo](#)، جنبش خودگردان ساکنان شهرک‌های غیررسمی در آفریقای جنوبی). با این حال، این موقعیت اغلب وابسته به نوعی از شرایط بی‌ثباتی جمعی است، نظیر تلاش دوره‌ای دولت برای نابودسازی و برجیدن محله‌های زاغه‌نشین، سلب مالکیت از دستفروش‌های خیابانی، و یا تحت فشار قرار دادن فعالیت‌های غیرقانونی. بسیار معنادار است که خودسوزی محمد بوعزیزی، یک دستفروش خیابانی تحت سرکوب در شهر سیدی بوزید (Sidi Bouzid) تونس، قیام سیدی بوزید را برانگیخت که سپس به خیزش‌های بهار عربی بسط یافت. شورش‌های توده‌ای با دلایلی مشابه همچنین به‌طور فزاینده‌ای در چین ظهور می‌یابند. برای این اقشار فرودست جامعه همچنین رویه‌ای متداول است که مورد سلطه‌ی گروه‌های سازمان‌یافته‌ی تبهکاران و یا بازوهای شبکه‌ای احزاب اقتدارگرا (نظیر اخوان‌المسلمین) قرار گیرند.

[۲] واژه‌ی Affect به معنای عاطفه/احساس، خلق و خوی جسمانی، و شیوه‌ی ارتباط‌گیری و

پیوندیابی است.

[۳] هنگام استفاده از اصطلاح *dominant affect* (فضای حسی مسلط) منظور آن نیست که این تنها فضای حسی فعال و موجود است. فضای حسی مسلط جدید می‌تواند به شیوه‌ای پویا با سایر فضاها پیوند بیابد: یک کارگر مرکز تلفن دچار کسالت است و همزمان دستمزد فلاکت‌باری هم دارد. اما اضطراب آن چیزی است که او را به تحمل این شرایط وا می‌دارد، و او را از به‌کارگیری استراتژی‌های قدیمی مثل اتحادیه‌گری، خرابکاری و کناره‌گیری باز می‌دارد.

\* \* \*

منبع: متن فوق ترجمه‌ای است از:

[We Are All Very Anxious](#), by [PLAN C](#); 04 April 2014

توضیح: عبارتهای درون کروشه [ ] افزوده‌های مترجم هستند.

پراکسیس

بہمن ۱۳۹۴